

بحث در وجه دوم برای اثبات امضاء شخصیات حقوقیه یعنی تمسک به اطلاقات و عمومات صحت عقود بود. در تقریب استدلال گفته شد، بیع چیزی جز تملیک عین به ثمن معین و قبول طرف آخر نیست، لذا عنوان بیع در جایی که هر دو طرف شخصیت حقوقی اند یا فقط یک طرف شخصیت حقوقی است، صادق است، و با توجه به این عمومات، بیع امضاء شده است.

در فقه العقود به این تقریب اشکال کردند که مراد از بیع و عقد، بیع و عقدی است که نزد شارع بیع و عقد حساب شود، لذا در مانحن فیه شک در اصل وجود موضوع بیع یا عقد داریم، و تمسک به اطلاق، در موارد شک در قید زائد است نه شک در اصل صدق موضوع.

جواب از این مناقشه بیان شد.

مناقشه دوم به استدلال به عمومات صحت عقود

مناقشه دوم به این استدلال، مناقشه ای بود که مبنای آن در بحث بیع فضولی مطرح بود. حاصل مناقشه این بود که هرچند در ادله امضاء، از نظر لفظی عنوان بیع یا عقد بصورت مطلق ذکر شده، اما مراد جدی (به مناسبت حکم و

موضوع یا به انصراف) این است که عقد یا بیع صادر از اهل و صادر از مالک، مورد امضاء قرار گرفته است. پس اهلیت داشتن طرف معامله، به عنوان امر مفروغ عنه در ادله امضاء اخذ شده است، در حالی که در جایی که یکی از طرفین یا هر دو طرف شخصیت حقوقی هستند، عقد صادر از اهل و عقد منتسب به اهل، احراز نشده است؛ چون فرض این است که شک داریم در این که شخصیت حقوقیه، اهلیت برای تملیک و تملک را دارد یا نه در نتیجه شک داریم آیا بیع انجام شده بیع صادر از اهل است یا نه، لذا تمسک به اطلاعات، تمسک به شبهه مصداقیه خود دلیل خواهد بود.

إن قلت: اگر فقط یکی از دو طرف معامله شخصیت حقوقی باشد، احل الله البیع یا اوفوا بالعقود نسبت به آن طرفی که شخص حقیقی است، تطبیق می شود و امر به وفاء می کند، چون اهلیت تملیک را دارد، و وقتی دلیل نسبت به یک طرف، مورد را شامل شد، کشف از صحت معامله می شود. وقتی در این مورد حکم به صحت معامله شد، به ضم عدم احتمال فرق، جایی که هر دو طرف معامله، شخصیت حقوقیه هستند هم تصحیح می شود.

قلت: در مثل اوفوا بالعقود واضح است که عنوان عقد عنوان متقوم به طرفین است، و اگر انحلالی نسبت به افراد وجود دارد انحلال نسبت به طرفین عقد

است نه یک طرف به تنهایی. عقد، اعتبار مرتبط به اعتبار آخر یا التزام مرتبط و مشدد به التزام آخر است، و اوفوا بالعقود اگر انحلال دارد نسبت به متعاقدين و دو طرف عقد انحلال پیدا می کند، یعنی هر دو طرف از عقد و مجموع هر دو طرف عقد، باید به عقد وفاء کنند. اگر حیثیت مالکیت یا اهلیت نسبت به مورد عقد لازم باشد، مالکیت و اهلیت نسبت به هر دو طرف عقد لازم است وجود داشته باشد، و این که فقط یک نفر ملزم به وفاء باشد از اوفوا بالعقود به دست نمی آید.

برخی گفته اند از روایات استفاده می شود که بیع با مضطربین از مواردی است که مبعوض شارع است، اما با توجه به این که اگر بیع مضطر صحیح نباشد خلاف امتنان بر مضطر است (لذا گفته شده است که بیع مضطر صحیح است برخلاف بیع مکره) گفته اند هر چند صحت معامله نسبت به مضطر ثابت است، اما تفصیل می دهیم، یعنی مضطر می تواند در ثمن تصرف کند و بیع نسبت به او صحیح است، اما نسبت به طرف آخر بیع باطل است.

با توجه به مطالبی که مطرح شد، روشن شد که این ادعا باطل است؛ چون عقد عنوان مرتبط به دو طرف است، و صحت به لحاظ یک طرف دون آخر معنی ندارد، و اوفوا بالعقود در جایی انحلال پیدا میکند که هر دو طرف شرایط و

اهلیت را داشته باشند. لذا مواردی که یک طرف اهلیت ندارد، از موضوع دلیل امضاء خارج است چون هر دو طرف باید واجد شرط باشند.

عناوین دیگر هم همین طور است و احلّ الله البیع، بیع را از این حیث که مصداق عقد است امضاء می کند، و بیع یعنی معامله مشتمل بر ایجاب و قبول. پس اگر گفتیم بیع یعنی بیع صادر از اهل، در جایی که یک طرف هم اهلیت نداشته باشد مورد انحلال نیست.

به نظر می رسد این مناقشه تام است، و غیر از صدق عنوان بیع یا عقد، خصوصیات دیگری هم اخذ شده است که این خصوصیات در مانحن فیه مورد شک است.

مناقشه سوم

هرچند به حسب ظاهر ادله امضاء، قیدی برای موضوع امضاء شارع دیده نمی شود، اما به لحاظ خطابات منفصل استفاده کرده ایم که موضوع امضاء شارع، مطلق بیع و عقد نیست، بلکه بیع و عقدی است که محلّ حرام و محرّم حلال نباشد. در ادله شروط وارد شده که المومنون عند شروطهم الا ما احل حراما أو حرم حلالا، پس شرطی مورد تنفیذ شارع است، که محلّ حرام یا محرّم حلال

نباشد. مراد از شرط هم شرط اصطلاحی نیست، بلکه مراد هر چیزی است که مصداق التزام باشد، لذا همین التزام بیعی یا اجاره ای هم مصداق شرط است. بنابراین، المومنون عند شروطهم، بیع و غیر بیع از عناوین معاملیه را هم مقید می کند به این که محلّ حرام یا محرّم حلال نباشد. در مانحن فیه که شک در اعتبار شخصیات حقوقیه داریم، اگر واقعا شخص حقوقی شرعا اهلیت تملک نداشته باشد، این بیع موجب حلّیت آن چه فی حد نفسه حلال نیست شده است؛ چون بیع موجب تملک و جواز تصرف است در حالیکه مورد از موارد عدم تملک بوده است، پس تمسک به ادله امضاء در مانحن فیه، تمسک به عام در شبهه مصداقیه دلیل مخصص می شود.

برای توضیح بیشتر این اشکال، می توان به روایاتی استناد کرد که بیان می کند مراد از شرط مطلق قرار است، نه لزوماً به این معنی که التزامی در ضمن التزام دیگر قرار گرفته باشد.

عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي نُجْرَانَ وَ سَنَدِيٌّ بْنُ مُحَمَّدٍ جَمِيعًا عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: قَضَى عَلِيٌّ ع فِي رَجُلٍ تَزَوَّجَ امْرَأَةً - وَ شَرَطَ لَهَا إِنْ هُوَ تَزَوَّجَ عَلَيْهَا امْرَأَةً - أَوْ هَجَرَهَا أَوْ

اتَّخَذَ عَلَيْهَا سَرِيَّةً فَهِيَ طَالِقٌ - فَقَضَى فِي ذَلِكَ أَنَّ شَرْطَ اللَّهِ قَبْلَ شَرْطِكُمْ - فَإِنْ شَاءَ وَفَى لَهَا بِالشَّرْطِ وَ
إِنْ شَاءَ أَمْسَكَهَا - وَ اتَّخَذَ عَلَيْهَا وَ نَكَحَ عَلَيْهَا^۱.

گفته می شود مراد از شرط در « ان شرط الله قبل شرطكم » مطلق قرار و
قانون است، یعنی قانون خداوند مقدم بر قانون شماست.

مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ جَمِيلٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ
اللَّهِ عَ عَمَّنْ كَاتِبٌ مَمْلُوكًا - وَ اشْتَرَطَ عَلَيْهِ أَنْ مِيرَاثَهُ لَهُ - قَالَ رَفَعَ ذَلِكَ إِلَى عَلِيٍّ ع فَأَبْطَلَ شَرْطَهُ - وَ
قَالَ شَرْطُ اللَّهِ قَبْلَ شَرْطِكَ^۲.

این مناقشه دو مقدمه دارد:

مقدمه اول: عنوان شرط در المومنون عند شروطهم مطلق است و همه معاملات
و عقود را شامل میشود.

مقدمه دوم: مورد از موارد تمسک به عام در شبهه مصداقيه است، یعنی اصل
دیگری به عنوان اصل عملی وجود ندارد که حال موضوع را مشخص کند؛
چون قطعاً اگر موضوع به واسطه اصل تنقیح و احراز شود که داخل در
مخصص نیست، می توان به عموم تمسک کرد. در این مناقشه، مفروغ عنه

^۱ - وسائل الشیعه ج ۲۲ ص ۳۶

^۲ - وسائل الشیعه ج ۲۶ ص ۵۶

گرفته شده که اصلی وجود ندارد که حال موضوع را روشن کند و مورد از موارد تمسک به عام مباشرتا است.